

بسم الله الرحمن الرحيم
7- رمضان ماه فتوحات و پیروزی‌ها
فتح "عموریه" توسط معتصم



الحمد لله الذي فتح أبواب الجنان لعباده الصائمين، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، المبعوث رحمة للعالمين وآله وصحبه الطيبين الطاهرين، ومن تبعه وسار على دربه، واهتدى بهديه واستن بسنته، ودعا بدعوته إلى يوم الدين.

ترجمه: ثنا و صفت الله سبحانه وتعالى را که دروازه‌های جنت را بسوی بندگان روزه دارش باز کرده است و درود و رحمت بر رسول الله ﷺ که بهترین انبیاء و رسولان بوده و رحمت بسوی همه عالمیان فرستاده شده است. بر خانواده، اصحاب و دوستان او درود و رحمت و درود بر کسی که از او پیروی کرد و بر راه او قدم گذاشت و با هدایت از سوی الله سبحانه وتعالى تا قیام قیامت بر اساس منهج او ﷺ دعوت کرد.

اما بعد:

برادرانم در ایمان!

در نیمه اول قرن سوم هجری بر دولت عباسی دو قوت بزرگ زیر حمله‌ور شده بودند.
اول- دولت مجوس که متشکل بود از پیروان "بابک خرمدین" کسی که در طول بیست سال، 255 هزار تن از مردان و زنان مسلمان را کشت.

دوم- امپراطوری بیزانس یا روم شرقی که بر نیروهای "تئوفیلوس" فرزند میکائیل شاه قسطنطنیه و آناتولی تکیه کرده بود؛ کسی که برای جنگیدن با مسلمانان 100 هزار یا بیشتر از آن نیروی جنگی تدارک دیده بود.

زمانی که اردوی اسلامی بر "بابک" فشار آورد و نظامیان زیادی را به طرف شرق سوق داد که در تاریخ نبردها کسی مانندش را ندیده بود. در همین زمان، پیام‌های دو دشمن اسلام تئوفیلوس و بابک مجوسی، رد و بدل شد.

تئوفیلوس به منظور کاستن فشار از بابک خرمدین در شرق، در شمال با مسلمانان وارد نبرد شد. زمانی که سپاه "محمدیه" برای سرکوبی رهبر مجوسیان در آذربایجان و ارمنستان سرگرم نبرد بودند، تئوفیلوس شهرهای اسلامی که بر

سر راه آناتولی مثل "ملطیه" و "زبطره" قرار داشت را از دم تیغ گذشتاند: زنان مسلمان را اسیر و چشمان پیر مردان را از حدقه می‌کشید. بینی و گوش اطفال را می‌برید و فجایعی را مرتکب گردید که از گفتن آن، تن انسان به لرزه می‌افتد. چون اردوی آن دیار سرگرم نبرد در بابک بودند و وی از این فرصت استفاده نمود.

از جمع زنان مسلمانی که در بین زبطره و عموریه نزدیک انقره در اسارت تئوفیلوس در آمده بود، زنی از بنی هاشم بود که مملو از عزت، شرف، شجاعت و بزرگواری بود و این را به خوبی می‌دانست که معتصم بن هارون الرشید خلیفه و امیر المؤمنین در دنیا برپا دارنده عزت، شجاعت و شرف است. چون امام مسلمانان، رهبر لشکر شان بوده و میلیون‌ها جنگجوی شیر صفت تحت امر وی قرار دارد. او است که دین الله را نصرت می‌دهد و قادر است تا هر گونه سختی را ولو که هر قدر بزرگ باشد، زائل کند!

برادرانم در ایمان!

در یک چاشت‌گاهی از روزهای زمستانی سال 223هـ.ق مطابق مارچ 838م امیر المؤمنین در شهر "سامراء" در قصر بزرگ خویش نشسته بود و در اطرافش درباریان و اهل قصرش حلقه زده بودند که در بان نزد امیر المؤمنین آمده و عرض نمود یا امیر المؤمنین! پیر مردی مسلمان که از اسارت روم گریخته پشت در است و اجازه‌ای ورود می‌خواهد. چون اجازه حضور یافت، داخل شده گفت: ای امیر المؤمنین! از عموریه همجوار انقره نزد آدمم و در آن اسیر بودم. فریاد زن مسلمانی از اسیران زبطره که وامعتصما! سر می‌داد را شنیدم هر چند که بین تو و آن، کوه‌ها و بیابان‌های خشک زیادی حایل است. من از اسارت شان فرار کرده و خطرهای زیادی را پشت سر گذاشتم تا صدای وی را به تو برسانم!

امیر المؤمنین معتصم بن هارون الرشید، چون گفته‌های این پیر مرد را شنید فوراً از جای برخاست و به صدای آن زن لبیک، لبیک گفته و عبدالرحمن بن اسحاق قاضی بغداد و شعبه بن سهل یکی از بزرگترین علماء و 328 تن از مردان اهل عدالت را خواسته و برای شان گفت: «من در راه الله سبحانه و تعالی می‌روم تا این زن مسلمانی را که از اعماق شهرهای روم مرا فراخوانده است، نجات دهم و شاید دوباره این‌جا بر نگردم شما شاهد باشید من تمام دارایی خود را به سه بخش تقسیم نمودم: یک سوم اول را برای فرزندم، یک سوم دوم را در راه الله و یک سوم دیگرش را برای غلامان خویش بخشیدم».

سپس امر نمود تا در قصرش صدای بسیج عمومی را سر دهند! پس از آن زین اسب خویش را بست و با خود محموله‌ای که در آن توشه سفر بود را همراه خود برگرفت و فرمان داد تا سپاهییانی که به وی ملحق می‌شوند بزرگترین سپاهییانی باشند که تا قبل از امروز در زمین سیر نموده است!

سپاهییان یکی پس از دیگری به دنبال امیر المؤمنین روان شدند یک‌تعداد برای رسیدن به انقره و عموریه راه ساحل را در پیش گرفت و از کنار "طرطوس و مرسین" گذشت و تعداد دیگر از قونیه خود را به انقره رساندند و سایر سپاهییان از راه‌های داخلی رهسپار هدف گردیدند. به نحوی که این راه‌ها دیگر گنجایش و تحمل لشکرها را نداشت و به این ترتیب از چند جهت هجوم آوردند و آناتولی و دژها و قلعه‌هایش را به آتش کشیدند و به ربیع الاول سال 223هـ.ق مطابق 838م به انقره رسیدند و آن شهر را بالای سر اهالی اش ویران نمودند.

برادرانم در ایمان!

وقتی معتصم کار این شهر را یکسره نمود، به سمت عموریه رهسپار گردید؛ عموریه از شدیدترین تدابیر امنیتی آن زمان برخوردار بود و برای روم از قسطنطنیه هم با اهمیت‌تر بود. از بالای دژها، برج‌ها و دیوارهایش که مرتفع‌ترین دیوارهای آن زمان را داشت، پائین شد و با کمک گرفتن از منجیق‌ها و وهم انداختن به دل دشمن با سایر ابزار خود در ماه

رمضان همان سال، مؤفق به داخل شدن آن شهر گردید و به مجرد داخل شدن اولین چیزی که سراغش را گرفت آن زنی بود که وی را به کمک خواسته بود؛ وی را از زندان آزاد نموده و اولین واژه‌اش برای آن زن "لیبک، لیبک" بود. در تاریخ آمده که امیر المؤمنین معتصم در این وقایع، خود تحرکات نظامی را مدیریت می‌نمود و به لشکریانی که به فاصله یک روز راه بودند اوامر خویش را صادر می‌نمود. وی خودش نقشه‌ای این نبرد را ترسیم نموده و مرکز لشکریان و محل هجوم را تعیین می‌نمود.

برادرانم در ایمان!

چون معتصم از گشتن بابک و فتح سرزمین‌اش فارغ گردید، فرمان داد تا در پیشاهنگ‌اش سپاهی مجهز را بفرستند که تا حال آن تجهیزات را هیچ خلیفه‌ای به خود ندیده بود. همراه خود آن قدر از آلات نبرد، توشه، شتران، چهارپایان، روغن، اسبان و قاطران بر داشت که هیچ‌کس تا آن زمان مثل آن را نشنیده بود. و با لشکرهایی بسان کوه‌ها به سمت عموریه رهسپار گردید. آن چنان بسیجی را به‌راه انداخته بود که مانندش شنیده نشده بود. در پیشاهنگ لشکر اُمراء معروف جنگی خویش را گماشته بود و در نزدیکی کرانه رودخانه طرطوس اردو زد.

شاه روم همراه لشکر خویش به سمت معتصم آمد و دو لشکر به هم نزدیک شدند چنان‌چه بین این دو لشکر تقریباً چهار فرسنگ فاصله بود. این در حالی بود که یکی از رهبران مسلمین به سرزمین روم داخل شده و لشکر روم را تعقیب می‌کرد. شاه روم یک‌تعداد از لشکریان خویش را برای مبارزه با آن گسیل داشت و تعدادی را هم نزد خویش نگه‌داشت. به این ترتیب لشکر روم سُست و ضعیف گردید. یکی از رهبران لشکر اسلامی با شاه روم وارد نبرد گردید و با ثبات تمام با رومیان جنگید تا این‌که زیادی از آن‌ها را کُشت و تعدادی را نیز مجروح نمود. بر شاه روم غلبه یافت به شاه روم خبر رسید که باقی‌مانده لشکر فرار نموده و از نزدش متفرق شده است. وی فوراً برگشت و دید که اردوی‌اش کاملاً از هم پاشیده است بر نزدیکان خویش عصبانی شد و از روی خشم گردن خود را زد!

تمام اخبار فوق به معتصم رسید و وی را خوشحال نمود، سپس فوراً همراه لشکریان خویش عازم انقره گردید وقتی وارد این شهر شد، دید که مردم همه فرار نموده‌اند.

پس از آن معتصم لشکر خود را به سه بخش راست، چپ و مرکز تقسیم نمود و مسافت بین هر لشکر دو فرسنگ بود و به هر فرمانده فرمان داد تا لشکر خویش را به بخش‌های راست، چپ، مرکز، پیش‌قراول و اخیر لشکر تقسیم کنند و به هر قریه‌ای که می‌رسیدند، آن‌را تخریب نموده، به آتش می‌کشیدند افراد آن را به اسارت در آورده و دارایی‌شان را به غنیمت می‌گرفتند. بین لشکریان معتصم و انقره هفت منزل بود. اولین کسی که به عموریه رسید، امیر بخش راست لشکر در چاشت‌گاه روز پنچشنبه بود که مصادف به پنجم رمضان همان سال بود. او گرداگرد شهر یک دوری زد و دو میل آن طرف‌تر خیمه زد. بعد از آن معتصم در صبح روز جمعه رسید. وی هم‌چنان یک دوری در اطراف آن زد و نزدیک‌اش خیمه زد.

اهل این شهر برای نبرد آمادگی کامل گرفته بودند و برج‌ها را از سلاح و افراد پر کرده بودند. این شهر بزرگ دارای دیوارهای مرتفع و برج‌های عظیم زیادی بود.

معتصم برج‌ها را بر اُمراء جنگ تقسیم نموده و هر امیر خود را بر برجی که برایش تعیین شده بود رساند. یک‌تعداد از مسلمانان که نصرانی شده و همراه با زنان نصرانی ازدواج کرده بودند؛ زمانی امیر مومنین و مسلمین را دیدند، به اسلام باز گشته و خود را به خلیفه رساندند و مکانی از دیوار را برای او نشان دادند که وی نیز در آن‌جا از اسپ خویش پائین شد.

همین عده از مسلمانان یک قسمت از دیوار را که سیل آن را ویران نموده و ترمیم اساسی هم نشده بود، نشان دادند. معتمد فرمان داد تا منجنیق‌ها را به اطراف عموریه نصب کنند و اولین موضعی که از دیوار تخریب گردید، همان قسمتی بود که آنها نشان داده بودند. اهل شهر آن قسمت را با چوب‌های انبوه به هم پیوست داده بودند، ولی با منجنیق بصورت متوالی بمباران می‌گردید، پوششی را بالای همان قسمت تخریب شده دیوار گرفته بودند تا از شدت سنگ اندازی توسط منجنیق جلوگیری بعمل آید؛ ولی این عمل شان کار آمد نگردیده و دیوار از همان ناحیه نابود گشت. والی عموریه به شاه روم نامه‌ای نگاشت و در آن شرح حال را بازگو نمود و نامه مذکور را همراه دو غلام از قوم خویش نزد شاه روم ارسال داشت.

چون سپاه مسلمانان در راه عبور به این دو غلام مشکوک شدند و آنها را نزد امیر خویش بردند. او هم از این دو غلام پرسید: کیستید؟

گفتند: از یاران امیری از اُمراء مسلمین. امیر مومنین هم آنها را به اقرار واداشت. دید نزد شان نامه‌ای از والی عموریه به شاه روم نگاشته شده است که در آن شرح حال محاصره و تصمیم خروج ناگهانی لشکر از دروازه‌های شهر و جنگ غافل‌گیرانه با لشکر مسلمانان صرف نظر از نتایج آن، نگاشته شده است.

برادرانم در ایمان!

چون معتمد از این موضوع مطلع شد، فرمان داد تا به غلامان هدایا و جامه دهند و این دو غلام هم فوراً مسلمان شدند خلیفه فرمان داد تا این دو را در اطراف شهر گشتانده، بر آن‌ها درهم و خلعت بپاشانند و نامه والی عموریه که به شاه روم نگاشته بود نیز، همراه شان بود. رومیان این دو را دشنام داده و لعنت می‌نمودند.

سپس معتمد تدابیر و احتیاط لازم را بمنظور حمله ناگهانی روم اتخاذ نمود. به این ترتیب، رومیان سُست شده و مسلمانان هم چنان به محاصره خویش ادامه دادند و علاوه بر آن، حملات خویش را توسط منجنیق‌ها و سایر ابزار جنگی تشدید کردند.

چون معتمد دید که خندق زیاد عمیق است و دیوارهای قلعه مرتفع و منجنیق‌ها کار ساز نیست و از طرفی هم در مسیر راه، گوسفندان بسیار زیادی را به غنیمت گرفته بودند؛ گوسفندان را بین لشکریان خویش تقسیم کرد و فرمان داد که هر فرد یک گوسفندی را ذبح کند و پوست آن‌را از خاک پُر نموده داخل خندق بیاندازد. سپاهیان این کار را نمودند و از کثرت آن خندق هم سطح زمین گشت. سپس فرمان داد تا بالای آن خاک ریزند که راه گذشتن ابزار جنگ هموار و ابزار جنگ را بالای آن نصب کنند، ولی الله سبحانه و تعالی نیاز وی را به این کار مرتفع ساخت. چون مردم بالای پُل مخروبه‌ای بودند که منجنیق آن‌را منهدم کرده بود و چون دیواری که بین دو بُرج بود فروریخت، مردم آواز بلندی که ناشی از فروریختگی دیوار شنیده بودند، فکر کردند که رومیان حمله غافل‌گیرانه خود را انجام داده‌اند.

معتمد کسانی را فرستاد تا در بین مردم ندا دهد که این صدا ناشی از فروریختن دیوار بود و مسلمانان از این خبر بسیار خوشحال شدند. از طرف دیگر وسعت تخریب دیوار در حدی نبود که لشکر عظیم مسلمین بتواند از آن وارد گردد.

رومی‌ها بالای هر برجی از دیوار، امیری گماشته بودند تا از آن محافظت کند. امیری که دیوار از ناحیه وی تخریب گردیده بود، ضعیف گشت و از بهر استمداد نزد امیران دیگر شتافت؛ ولی هر کدام از همکاری با وی امتناع ورزیده و گفتند: ما حفاظت چیزی که به آن گماشته شده‌ایم را ترک نخواهیم کرد!

برادرانم در ایمان!

چون این امیر از یاری سایر اُمراء مایوس گشت، برای گفتگو نزد خلیفه رفت و چون نزد وی رسید، او به لشکریانش فرمان داد تا از همان شکافی که از جنگجویان تهی گشته وارد شوند.

مسلمانان از همان شکاف وارد شدند و رومیان فقط به طرف مسلمانان اشاره می‌کردند و قادر به دفاع از خویشتن نبودند. سپس تعداد زیادتری از مسلمانان قهراً داخل شهر شدند. رومیان از اماکن خویش متفرق شدند و مسلمانان هم آن‌ها را که در هر جا می‌یافتند، به قتل می‌رساندند. رومیان مجبور شدند تا در یک کلیسای بسیار بزرگی گرد آیند مسلمانان دروازه‌های آن‌را به زور باز نموده و هر کسی که داخل آن بود را به قتل رساندند و دروازه‌های آن‌را به آتش کشیدند. هر چه در آن بود، به آتش سوخت. برای رومیان هیچ جای امنی باقی نماند؛ مگر مکانی که والی عموریه در آن جا گرفته بود و آن مکان دارای استحکامات قوی بود.

معتمص اسب خویش را سوار شد و بر در دژی رسید که والی عموریه در آن بود. منادی‌ای ندا در داد: وای بر تو ای والی! امیر المؤمنین نزد تو آمده است از داخل دو مرتبه صدا آمد که والی داخل نیست.

معتمص خشمگین شده بازگشت و فرمان داد تا نردبان‌ها را نصب کنند. پیام رسانیان نزد والی رفته و گفتند: وای بر تو به فرمان امیر المؤمنین تسلیم شده و فرود آی! وی امتناع ورزید؛ ولی سپس در حالی فرود آمد که شمشیر خود را بر گردنش آویزان کرده بود. نزد امیر المؤمنین آورده شد. امیر المؤمنین با تازیانه بر سرش زده و فرمان داد تا وی را به شکل اهانت آمیز انتقال داده و وی را در بند کشند!

مسلمانان از عموریه اموالی را به غنیمت گرفتند که حد و وصف آن را نتوان کرد. آن‌چه را می‌توانستند با خود حمل نمودند و بقیه را به آتش کشیدند. هم‌چنان منجیق‌ها و سایر ابزار جنگی را سوختاندند تا این‌که رومیان به جنگی که مسلمانان راه اندازی نموده‌اند، قوی نگردند. معتمص 25 روز را در عموریه ماند و در اخیر ماه شوال همان سال به سمت طرطوس رهسپار گردید.

این پیروزی عظیم دولت عباسی در آناتولی بر رومیان و هم‌چنان پیروزی سترگ بر مجوسیان در فتنه بابک که بیست سال را به طول انجامید، صادق‌ترین برهانی بر این است که الله سبحانه و تعالی در تحقق وعده نصرت خویش به مسلمین صادق است مادامی که مسلمین در دین خویش اخلاص داشته باشند و زندگی آخرت را به بهای ناچیز زندگی کوتاه و لذت‌های پست دنیا خریدار باشند. الله سبحانه و تعالی بر ایامی رحم کند که مسلمانان به تمام معنی مسلمان بودند. الله سبحانه و تعالی زود تر ایامی را بیاورد که در آن اسلام و اهلیش عزت یابند و کفر و اهلیش ذلیل گردند.

و در اخیر، ای برادرانم در ایمان!

از الله سبحانه و تعالی در این روز از ماه مبارک و بزرگ، مسئلت می‌نمائیم که با تأسیس خلافت چشمان ما را روشن نموده و از جمله اردوی مخلص و با وفای آن بگردانند. برای امت اسلامی روزگار عزت و مجد آن را باز گشتانده و در زمین تمکین مان دهد. از الله سبحانه و تعالی می‌خواهیم که این امر نزدیک بوده و به دستمان ما و در رمضان باشد؛ چون او سبحانه و تعالی دوست‌دار آن بوده و بر آن قادر است.

والسلام علیکم و رحمت الله تعالی و برکاته

استاد محمد احمد النادی